

## زندگی سیاسی و اجتماعی پاتریک پهلوی - علی اسلامی -

\* علی فلاح سیفال‌الدین

### چکیده

پاتریک پهلوی معروف به علی اسلامی فرزند علیرضا پهلوی نوه رضاخان از تاج‌الملوک است. علیرضا، پدرش، پس از مرگ رضاخان در آفریقای جنوبی برای تکمیل تحصیلات به اروپا رفت. علیرضا در سال ۱۳۲۵ با بیوه‌ای لهستانی‌الاصل در فرانسه ازدواج کرد. علی پهلوی در سال ۱۳۲۶ در فرانسه به دنیا آمد. به خاطر مخالفت دربار پهلوی با این ازدواج علیرضا تا سال‌ها از آوردن خانواده خود به داخل کشور امتناع کرد تا اینکه بعدها آنان را ایران آورد. به دلیل اختلاف خانواده مادری علی با دربار جهت تصدی سرپرستی او، نهایتاً پس از کش و قوس فراوان خاندان پهلوی تصمیم گرفت علی را به ایران منتقل کند و سرپرستی او با دربار باشد. علی در دربار تحت آموزش‌های خارج از توان قرار گرفت، موضوعی که باعث ناراحتی و آزرده‌گی خاطر علی از دربار و مسبب این وضعیت بود. فقدان سرپرست دلسوز و تجربه فرهنگ و تربیت‌های مختلف، دربار فاسد و روابط نامتعارف و ناسالم، افسردگی در کاست طبقاتی دربار پهلوی، عقده داشتن پدر و مادری که مورد اقبال دربار نبود، از علی فردی مریض، ناسالم، بی‌هویت و حیران و سرگردان ساخت که از مسیحیت به اسلام و از اسلام به باورهای خودساخته و دمدمی مزاج رو آورد.

**کلیدواژه‌ها:** علیرضا پهلوی، علی پاتریک - علی اسلامی -، دربار پهلوی، سلطنت.

## ۱. مقدمه

رواج سبک زندگی غربی از اواخر دوره قاجار در دربار شاهان آغاز شد. با پادشاهی رضاخان، فاصله گرفتن از مظاهر فرهنگ ایرانی و اسلامی زیاد شد و در سال‌های بعد شکل دین‌ستیزی به خود گرفت. او فرزندان خود را برای تکمیل تحصیلات به غرب فرستاد و شاهپورها بر اساس ارزش‌های غربی که دین و باورهای مذهبی در آن بیگانه بود رشد کردند. آلودگی به انواع فساد و بی‌بندباری و در پیش گرفتن این سبک زندگی پس از بازگشت به کشور ره آورد سفر آنان به غرب بود. علیرضا پهلوی، برادر تنی شاه، با تربیت در این فضای آلوده و بی‌ضابطه به لحاظ اخلاقی، اعتقادی و باورهای مذهبی در زمان حضور در پاریس با خانمی لهستانی مهاجر به فرانسه ازدواج کرد.

علی پاتریک، اسلامی، ثمره این ازدواج خارج از عرف بود. علی پاتریک در دربار پهلوی که بویی از ارزش‌های اخلاقی و اسلامی نبرده بود بزرگ شد، به لحاظ سیاسی کاست طبقاتی دربار که فقط فرزند بزرگ شاه و نوه‌های او از فرزند اول، تنها گزینه ولیعهدی و پادشاهی بودند نوعی عقده در علیرضا و علی، پدر و پسر، ایجاد کرد که تا آخر عمر با آن چالش داشتند. تربیت توسط مادری مسیحی، از دست دادن پدر در طفولیت و بی‌توجهی دربار، از او فردی حیران و بی‌هویت ساخت که زندگی پر فراز و نشیب زیادی داشت.

## ۲. زندگی نامه؛ از تولد تا پذیرش اسلام

علی (پاتریک) پهلوی که بعدها نام خانوادگی خود را به اسلامی تغییر داد؛ حاصل ازدواج علیرضا پهلوی، با کریستین شولوسکی زنی مسیحی و لهستانی-فرانسوی تبار است. علیرضا برادر تنی محمدرضاشاه، پسر کوچک‌تر رضاشاه از تاج‌الملوک آیرملو است. علیرضا پهلوی که پس از شهریور ۱۳۲۰ رضاشاه را در تبعید همراهی می‌کرد پس از مرگ پدر در ژوهانسبورگ در مرداد ۱۳۲۳، آفریقای جنوبی را به مقصد فرانسه برای گذراندن و تکمیل دوره‌های نظامی و خدمت در ارتش فرانسه ترک کرد؛ که این مقارن با نبرد ارتش فرانسه با آلمان در اواخر جنگ جهانی دوم بود. (معتضد، ۱۳۸۸: ۳۶). علیرضا پهلوی طی حدود سه سالی که در فرانسه بود با شولوسکی ازدواج کرد و پیش از بازگشت به ایران در سال ۱۳۲۶ از او صاحب فرزندی شد که نام او را پاتریک (بعدها علی) گذاشتند (کامور بخشایش، ۱۳۸۵: ۱۴۵). این ازدواج با

مخالفت شدید اعضای خاندان سلطنتی به ویژه ملکه مادر مواجه شد؛ به نحوی که علیرضا پهلوی در بازگشت به ایران همسر و فرزند خود را به همراه نداشت و چهار سال بعد آنها را از طریق عراق وارد ایران کرد (همان: ۱۴۷).

علی پهلوی حاصل ازدواج ناخوشایندی برای دربار بود که به چالش بزرگی میان علیرضا پهلوی و اعضای خاندان سلطنتی تبدیل شد؛ چرا که در این دوره محمدرضا شاه، چند سال پس از ازدواج با ثریا اسفندیاری همسر دوم خود، هنوز صاحب فرزندی از او نشده بود و علیرضا پهلوی ولیعهد قانونی او به حساب می آمد. بالطبع، مطابق قانون اساسی، علی پهلوی هم ولیعهد علیرضا به شمار می رفت. از این رو تداوم سلطنت در شاخه‌ای که از یک طرف به خانواده‌ای غیرایرانی و معمولی می رسید به مذاق دربار خوش نمی آمد. این مسایل، آغاز روابطی پرفراز و نشیب میان علی (پاتریک) پهلوی و دربار بود که حتی با فروپاشی سلطنت پهلوی پس از انقلاب اسلامی نیز ادامه یافت.

زمانی که علیرضا پهلوی در اثر سانحه‌ای هوایی در آبان ۱۳۳۳ جان خود را از دست داد، علی پهلوی به چالش بزرگتری برای دربار تبدیل شد (فراهانی، ۱۳۸۵، جلد دوم: ۲۶). با اصرار محمدرضا شاه به ادامه زندگی با ثریا اسفندیاری، ولیعهدی علی پهلوی مسجل بود و به رغم عدم پذیرش و رفتار غیردوستانه با مادر علی پهلوی، دربار مجبور شد او را تحت نظارت و آموزش برای آینده سلطنت قرار دهد: «به من گفتند تو والا گهر هستی... من از آن به بعد تحت تعلیم و تربیت قرار گرفته بودم و بایستی کارهایی انجام می دادم که در شأن والا حضرت بود. مثلاً اینکه چگونه سلام کنم، آداب و معاشرت یاد بگیرم، انگلیسی و عربی بیاموزم.. معلمانی چون سرهنگ وارسته، پروفیسور یحیی عدل، و اصلا ن افشار را برای تربیت من آوردند» (کامور بخشایش، همان: ۱۵۲).

این روال ادامه یافت تا زمانی که محمدرضا شاه پس از جدایی از ثریا اسفندیاری؛ در سال ۱۳۳۸ با فرح دیبا ازدواج کرد و در سال ۱۳۳۹ از او صاحب فرزند پسری شد (دیبا، ۲۰۰۳: ۸۹ و ۱۰۸). تولد رضا پهلوی به آزادی علی پهلوی و دربار از شرایط بغرنجی که دو طرف را گرفتار خود کرده بود، انجامید. دربار از فشار پذیرش ولیعهدی تحمیلی رها شد و علی پهلوی از رنج زندگی نامأنوسی که لذت تجربه هیجانانگیز دوران کودکی و نوجوانی را از او می گرفت. دو دهه بعد، دوره سرگشتگی روحی علی پهلوی بود؛ دوره زندگی مستقل او از دربار و در عین حال ارتباط نیم بند و حضور گاه و بیگاه‌اش در مراسم و مهمانی‌های دربار و همچنین تحصیلاتش در آمریکا در حوزه ادیان. در این دوره مهم‌ترین مسأله‌ای که در زندگی علی

پهلوی به چشم می‌آمد حلقه دوستان او بود؛ کاترین عدل، شهنواز پهلوی دختر محمدرضاشاه از فوزیه، خسرو جهانبانی، بیژن اسعد بختیاری و در سال‌های بعد بهمن حجت‌کاشانی. جوانانی از خانواده‌های نزدیک به قدرت اما سرخورده و گریزان از سیاست که در جستجوی آرامش راهی می‌جستند؛ آرامشی که ابتدا در هنجارگریزی، گرایش به هیپی‌گری و پناه بردن به مواد مخدر، اما در نهایت در گرایش به مذهب جستجو می‌شد؛ ویژگی مشترک این حلقه دوستی اعتقاداتی مذهبی بود که ریشه در تعلیم و تربیت مذهبی رسمی نداشت لاجرم گاه از افراطی‌گری و انحراف سر درمی‌آورد.

کاترین عدل دختر پرفسور یحیی عدل، جراحی سرشناس بود که به واسطه دوستی و نزدیکی به شاه وارد عرصه سیاست شد، چهار دوره در جایگاه سناتوری مجلس سنا قرار گرفت و مدتی دبیرکلی حزب مردم ایران به عنوان حزب اقلیت را در اختیار داشت (مرکز بررسی اسناد تاریخی، حزب مردم به روایت اسناد ساواک، ۱۳۸۸، چهارده). کاترین دختری پر شر و شور بود و به واسطه حضورش در مراسم و میهمانی‌های دربار، یکی از دوستان نزدیک علی پهلوی شد. او در اثر حادثه‌ای هنگام اسب سواری فلج شد. علی پهلوی درباره او می‌گوید: «از همان بچگی با او آشنا و دوست و همبازی شدم. او بعدها از روی اسب افتاد و فلج شد. در همان دوران ویلچر او را به هر کجا که می‌خواست حرکت می‌دادم. او از کسانی بود که بعدها اسلام آورد» (کامور بخشایش، ۱۳۸۵: ۱۵۴).

خسرو جهانبانی فرزند امان‌الله جهانبانی از فرماندهان ارتش و برادر نادر جهانبانی معاون فرماندهی نیروی هوایی شاهنشاهی، از خانواده نظامی متنغد، فردی با علایق هنری و گرایش‌های هیپی‌گری که، به‌رغم مخالفت‌های محمدرضاشاه، درگیر علاقه‌ای دو طرفه با شهنواز دختر شاه شده بود. محمدرضاشاه برای ایجاد فاصله میان آن دو به بهانه فرار از خدمت سربازی، دستور داده بود او را به سه سال حبس محکوم کنند. محمدرضاشاه خسرو جهانبانی را عامل بدبختی و اعتیاد شهنواز می‌دانست و معتقد بود، علی پهلوی را هم او منحرف کرده است در نهایت محمدرضاشاه مجبور به پذیرش ازدواج آنها شد. (عالیخانی، ۱۳۹۰: ۱۹۱، ۲۳۰-۲۲۹-۲۱۰).

بهمن حجت‌کاشانی، برادرزاده سپهبد علی حجت‌کاشانی معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان تربیت بدنی بود که حلقه دوستان علی پهلوی تحت تأثیر آموزه‌های او به سمت مذهب گرایش پیدا کردند. همه اعضای این حلقه در ابتدا به نوعی درگیر ناهنجاری‌های اجتماعی و مصرف مواد مخدر بودند. علی پهلوی می‌گوید «من و بهمن و خسرو قبلاً هیپی

بودیم. موسیقی گوش می دادیم و کارهای جوان‌ها را در پاریس می کردیم». به گزارش ساواک حلقه دوستان علی پهلوی شامل بهمن حجت‌کاشانی و کاترین عدل، بیژن اسعد بختیار، علی جزایری و مینا پناهی درگیر مصرف مواد مخدر و اعتیاد بودند. علی پهلوی دو بار تحت درمان و معالجه برای ترک اعتیاد قرار گرفت (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ش. پ ۱۴۸۳۷، ج ۱، سند شماره ۲۱۴).

در تمام این سال‌ها علی پهلوی به تبعیت از مادر پیرو مسیحیت بود. آشنایی با بهمن اما تحولی عجیب در زندگی او ایجاد کرد؛ به طوری که در اثر این آشنایی، علی پهلوی در سال ۱۳۴۹ به اسلام گروید و مسیر زندگی او تحت تاثیر بهمن برای تمام سال‌های بعدی دچار تحول شد. همراهی با ایده «هجرت و جهاد» بهمن در سال ۱۳۵۴ به عنوان ماجرای عجیب و تراژیک تأثیرات زیادی بر او گذاشت و از او فردی افراطی و اعوجاجی ساخت. زندگی روزمره علی پهلوی تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی هم تحت تأثیر این ماجرا بود.

مسئله دیگری که فشار آن همواره بر زندگی علی پهلوی سنگینی می کرد مشکلات و درگیری‌های روحی - روانی بود؛ به طوری که او در مقاطع مختلف تحت درمان قرار گرفته بود. به گفته پزشک معالج او، علی پهلوی در ۲۳ سالگی در فرانسه تحت معالجه قرار داشت و همچنان درگیر مشکلاتی چون آشفتگی فکری و عدم تمرکز، تصمیمات متزلزل، گرایش به هیپی‌گری بود. همچنین او به توصیه پزشک معالج خود توسط دکتر آرتور ژانوی آمریکایی معاینه شد که پس از این معاینه، دوره درمانی شش ماهه تحت نظارت مستقیم دکتر ژانو در آمریکا ضروری تشخیص داده می شود (همان، ج ۲: سند شماره ۲۶). علی پهلوی سال‌های بعد درگیر کسب اجازه از دربار و برداشته شدن فشارها و محدودیت‌های ساواک برای سفر به فرانسه و سپس آمریکا برای این دوره درمانی بود (همان، ج ۱، سند ۲۴۸). در گزارش‌های ساواک این مشکلات بسیار حادث‌تر هم عنوان می شود (همان، سند شماره ۲۱۷). پرفسور عدل که مدتی رئیس دفتر علی پهلوی و مسئول اداره امور او بود نیز تصریح دارد به‌رغم ظاهر آرام، در سفری که به اتفاق به خارج داشته‌اند از او رفتارهای غیرنرمال دیده است (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ش پ ۱۰۴۰۰، ج ۱: سند شماره ۶۹)

علی پهلوی در سال ۱۳۴۹ با دختری سوئیسی به نام سونیا لاومان ازدواج کرد که به خواست او مسلمان شد و نام خود را به مریم تغییر داد. مع‌الوصف به گفته باغبان و کارگر علی پهلوی این گرایش تا حد زیادی ظاهری بود و سونیا چندان رضایتی به شرایطی که در آن قرار گرفته بود نداشت و صرفاً از جهت حفظ ظاهر حجاب و مقیدات اسلامی را رعایت می کرد

(مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ش پ ۱۴۸۳۷، ج ۱: سند شماره ۱۱). ظاهراً پدر و مادر سونیا هم از این وضعیت ناراضی بودند و در نامه‌ای در اسفند ۱۳۵۲ از محمدرضاشاه در رابطه با اصلاح ظاهر و رفتار علی پهلوی استمداد می‌طلبند. در این نامه نسبت به خلاف گویی‌های علی پهلوی که خود را فردی کاتولیک معرفی کرده بود و ازدواجش با سونیا بدون اطلاع پدر و مادر صورت گرفته اعتراض می‌شود. همچنین به شدت از گرایش او به هیپی‌گری و بی‌توجهی به ظاهر انتقاد می‌شود. نکته قابل توجه اما نگرانی پدر و مادر سونیا از برنامه دینی روزانه علی پهلوی بود که شامل شش ساعت عبادت در طول روز بود. علی از این ازدواج صاحب سه فرزند به نام‌های هود، محمد یونس و داوود شد اما در نهایت علی پهلوی و سونیا از هم جدا شدند. علی پهلوی فقدان روحیه اسلامی در سونیا را عامل این جدایی می‌داند (کامور بخشایش، ۱۳۸۵: ۱۵۷).

پس از ماجرای خرمدره و همراهی علی پهلوی با بهمن حجت‌کاشانی در به اصطلاح رسالت «هجرت و جهاد» که جهت‌گیری آن علیه دربار و رجال سیاسی وقت بود، علی پهلوی تحت کنترل و نظارت شدید ساواک به اداره امور زمین‌های زراعی موروثی خود در کلاله استان گلستان مشغول شد. با وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ اگرچه علی پهلوی برای رسیدگی به نقش و سهم احتمالی اش در عملکرد خاندان سلطنت پهلوی، مدتی درگیر اثبات بی‌گناهی خود بود؛ لیکن تا سال ۱۳۶۱ در ایران بود. علی پهلوی پس از خروج از ایران به فرانسه رفت و به طور موقت به فعالیت‌های ژورنالیستی پرداخت. با این حال در سال‌های پس از انقلاب شرایط اقتصادی دشواری را تجربه کرد (همشهری ماه، ۱۳۸۹: ش ۶۸). در سال‌های پس از انقلاب علی پهلوی مواضع ضد و نقیضی درباره انقلاب اسلامی و خاندان پهلوی اتخاذ کرد. با این حال، همواره با شدت و ضعف، درگیر اختلاف با خاندان پهلوی، فرح و رضا، بود.

### ۳. ماجرای خرمدره؛ «هجرت و جهاد» علیه فساد دربار و دولتمردان

بی‌شک آشنایی با بهمن حجت‌کاشانی مهم‌ترین رویداد زندگی علی پهلوی است؛ آشنایی که تأثیرات آن در تمام سال‌های بعدی زندگی، بر روی علی پهلوی باقی ماند. در اثر این آشنایی علی پهلوی به اسلام گروید و همچون بهمن حجت‌کاشانی، بی‌آنکه آموزه‌های اسلامی را از منبعی موثق دریافته باشد، با خوانشی شخصی از قرآن که مبتنی بر فهم ناقص و سطحی از آیات قرآن بود، عقایدی افراطی و رادیکال یافت که او را درگیر ماجرای دراماتیک و غم‌انگیز در خرمدره زنجان ساخت.

داستان آشنایی علی پهلوی با بهمن حجت کاشانی به ملاقات‌های او به همراه شهناز پهلوی و کاترین عدل - دو عضو ثابت از حلقه دوستی او - با خسرو جهانبانی در زندان قصر تهران برمی‌گردد. همان‌طور که اشاره شد خسرو جهانبانی، ظاهراً به جرم ترک مأموریت در فرانسه، ولی در واقع به خواست محمدرضا شاه برای دور ماندن از شهناز پهلوی که دلدادۀ او شده بود به سه سال حبس محکوم شده بود. در خلال این ملاقات‌ها علی پهلوی و کاترین عدل با بهمن حجت کاشانی، گروهبان اخراجی نیروی هوایی، آشنا می‌شوند و تحت تأثیر افکار و عقاید او قرار می‌گیرند. بهمن حجت کاشانی هم به جرم لغو دستور و فرار از خدمت به حبس محکوم شده بود (موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۴۸۳۷، ج ۱: سند شماره ۳۷). علیرغم خواست حکومت که با تغییر محل زندان بهمن حجت کاشانی به بابل سعی کرد مانع این ملاقات‌ها شود، دیدارها ادامه یافت (کامور بخشایش، ۱۳۸۵: ۱۵۶) و کاترین عدل و علی پهلوی را علاقمند به اسلام ساخت.

پس از آزادی از زندان، بهمن حجت کاشانی و کاترین عدل ازدواج کردند. بهمن از ازدواج سابق خود صاحب دو دختر به نام‌های مریم و معصومه بود و از ازدواج با کاترین صاحب دختری به نام فاطمه شد که تولدش به دلیل فلج بودن مادر، عنایت و معجزه‌ای الهی از سوی آنها قلمداد شد.

بهمن دارای شخصیتی تأثیرگذار بود به طوری که فقط حلقه دوستان هم سن و سال متأثر از شخصیت او نبودند. پرفسور عدل با اعتماد کامل و حمایت از بهمن، به واسطه راننده شخصی خود نامه‌های او و کاترین در دعوت به مسلمانی به افراد مختلف را می‌رساند.

بهمن حجت کاشانی تحت تعلیم و تربیت مادر، عقاید و باورهای دینی سختی یافته بود محیط شهری را به دلیل آکندگی از گناه و فساد مکان مناسبی برای زندگی نمی‌دید. همین باور نقطه شروع اصطلاحاً هجرت از شهر به عنوان مظهر گناه و فساد به روستا به عنوان سمبل سادگی و پاکی بود. از میان نقاط روستایی مختلف در یزد و مشهد و برخی شهرهای دیگر، خرمدره مکان مناسب‌تری برای زندگی تشخیص داده شد. با این وجود، بهمن نه خود خرمدره، که دهکده کوچکی به نام «الله‌داد» را، که خود سنگ بنای آن را گذاشت، به عنوان آرمان‌شهر و مبدأ شروع به اصطلاح رسالتی که بر دوش خود احساس می‌کرد برای سکونت انتخاب کرد.

«الله‌داد» در زمین‌های زراعی حاصلخیزی که پرفسور عدل به عنوان بخشی از ارثیه دخترش کاترین در اختیار آنها قرار داده بود تأسیس شد. بهمن و کاترین به مدت سه سال از ۱۳۵۱ تا

۱۳۵۴ در مزرعه شخصی مشغول کشاورزی و تبلیغ دین شدند. حضور سه ساله آنها در منطقه همراه با خدماتی برای ساکنین روستا بود؛ که برای تألیف قلوب و جذب آنها به دعوتی که بعدها انجام شد صورت گرفت. هدف نهایی قیام و جهاد علیه ظلم و فساد فراگیری بود که جامعه را در بر گرفته بود و بهمن سرمنشأ آن را دربار و رجال سیاسی فاسدی می دانست که مسئول شرایط آن دوره بودند.

بهمن ۱۷ خانواده از اهالی خرمدره را در مزرعه خود اسکان داد و ضمن ارائه خدماتی به آنها با ساخت حمام و مسجد و ارشاد آنها سعی داشت اسلام مورد نظر خود را میان آنها ترویج کند. بهمن، بی بهره از تعلیم دینی مرسوم و با برداشتی شخصی از قرآن اعتقادات رادیکالی یافته بود. به گزارش ساواک او هرگونه مصنوعات و مایحتاج زندگی که توسط بشر ساخته و آماده شده بود را حرام و معتقد بود مسلمان راستین باید با زندگی در آغوش طبیعت مایحتاج خود را تأمین کند.

تندخویی و سختگیری‌های بیش از حد بهمن شرایط را برای ساکنین سخت و غیرقابل تحمل ساخت. تحریم رادیو و تلویزیون، قند و چای برای ساکنین و معدوم کردن سماور و رادیوهای ساکنین باعث ترک مزرعه از سوی آنها و باقی ماندن تنها چهار خانوار شد (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۴۸۳۷، ج ۱: سند شماره ۱۳).

طی این مدت، ظاهراً ملاقات‌ها و گفتگوهای میان روحانی محل، شیخ موسی محدث و بهمن در می گرفت که همواره نسبت به دانش قرآنی اندک بهمن و عدم صلاحیت‌اش برای تفسیر قرآن معترض بود؛ به ویژه که این برداشت‌ها مبنایی برای تکفیر رجال سیاسی و بسیاری از مردم جامعه از سوی بهمن بود (همان، سند شماره ۸۶).

در طول چند سال فعالیت بهمن و کاترین در مزرعه خرمدره، علی پهلوی و همسرش سونیا با آنها در ارتباط بودند و دیدارهای گاه و بیگاه در مزرعه خرمدره، آنها را به لحاظ فکری به یکدیگر پیوند می زد. آخرین دیدار، سکونت یک ماهه علی پهلوی و همسرش در مزرعه خرمدره بود که با به اصطلاح قیام و جهاد بهمن حجت کاشانی و ماجرای تراژیک کشته شدن او و همسرش کاترین و زخمی شدن دخترانش در شرایطی رقت انگیز پایان یافت.

بهمن سه روز قبل از نوروز ۱۳۵۴، پس از شکست تلاش‌هایش در دعوت اهالی به پذیرش قرائتی که از اسلام تبلیغ می کرد، دومین هجرت خود را در اثر دلسردی از اصلاح امور جامعه آغاز کرد؛ این بار از روستا به غاری بالای کوه در حاشیه روستا. این هجرت آغاز ماجرای تلخی بود که در اثر احساس رسالت خودخوانده بهمن رقم خورد. بهمن پیش از این هم در



مقاطعی چند بار به مدت ۲۴ یا ۴۸ ساعت به همراه خانواده در غار سکونت گزیده بود؛ تا خانواده را برای زندگی در شرایط سخت آماده کرده باشد. سکونت در غار این بار ۲۷ روز در سرمای سخت منطقه و بدون امکانات گرمایشی و غذایی کافی به طول انجامید؛ در حالی که کاترین عدل در شرایط جسمی نامساعدی قرار داشت و وضعیت برای سه دختر هشت و شش و دو ساله بهمن طاقت فرسا بود.

به گفته علی پهلوی سرزده‌های روزانه اهالی روستا به بهمن و خانواده‌اش در غار با مقاومت او مواجه می‌شد؛ چرا که باور داشت خداوند غذای آنها را تأمین خواهد کرد و در هر صورت می‌توان از گیاهان کوه تغذیه کرد (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ش پ m۱-۱۰۴۰۰، سند شماره ۱۰۴). تلاش‌ها برای منصرف کردن او راه به جایی نمی‌برد تا بهمن به قصد قیام از کوه به سمت مزرعه سرازیر شد تا آخرین دعوت خود برای قیام و جهاد برای مردان چهار خانوار ساکن در مزرعه را انجام داده باشد (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۴۳۷، ج ۱، سند شماره ۱۲۷).

پیش از آن بهمن حلقه نزدیکان خود را دعوت به همراهی با خود کرده بود اما هر کدام به نوعی از پذیرش دعوت او سر باز زده بودند. از جمله تلاش او برای جلب نظر خسرو جهانبانی بود که به دلیل علاقه شدید خسرو به محمدرضاشاه بی‌نتیجه ماند (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، m ۱-۱۰۴۰۰-۱ - سند شماره ۱۰۴). دعوت بهمن از دوست دیگر خود تاجدار کارمند بانک مرکزی هم از سوی او رد شد تا بهمن وعده کشتن وی را پس از قیام داده باشد؛ تاجدار فردی بود که نقش اصلی را در لو دادن بهمن و مرگ او داشت (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۴۳۷، ج ۱: شماره سند ۱۵)

در هر صورت پس از آخرین دعوت بهمن در ساعات پایانی شب در زاغه احشام، از چهار زارعی که برای او کار می‌کردند، برای همراهی با قیام و جهاد او علیه فساد دربار و رجال سیاسی عصر، و امتناع آنها از پذیرش دعوت، بهمن به روی آنها به عنوان متمرّدین از امر الهی آتش گشود و دو نفر از آنها کشته شدند (همان). سپس برای پایان دادن به مأموریت خود که کشتن سیاهه‌ای از رجال سیاسی شامل نخست‌وزیر، پروفیسور عدل و پدر خود بود؛ شبانه راهی پایتخت شد. در تهران برای انجام مأموریت در منزل دوست خود تاجدار، که علی پهلوی معتقد است عامل ساواک بوده، پناه گرفت که در پی تماس او با بازرسی شاهنشاهی و محاصره منزلش در یک درگیری بهمن کشته شد (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۴۳۷، ج ۱: سند ۱). پیش از آن کاترین و بهمن طی نقشه‌ای، قصد داشتند با درخواست

کاترین برای قرار ملاقاتی با فرح او را ترور کنند (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، m۱-۱۰۴۰۰، سند شماره ۸۱)

هم‌زمان با حرکت بهمن به سمت تهران، مأموران ژاندارمری و امنیتی محل که از کشته شدن زارعین مزرعه مطلع شده بودند، بی‌خبر از حرکت بهمن به سمت تهران، غار محل استقرار آنها را محاصره می‌کنند و طی هجوم و درگیری سنگین، یکی از مأموران ژاندارمری و کاترین عدل کشته می‌شود؛ سه دختر او که در وضعیت جسمی و روحی اسفباری بودند جان سالم به در می‌برند (همان، سند شماره ۵۰). سرپرستی دو دختر بهمن از همسر سابق را برادرش به عهده می‌گیرد و دختر سوم تحت سرپرستی پرفسور عدل قرار می‌گیرد. (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۴۸۳۷، ج ۱، سند شماره ۲۰)

آنچه این ماجرا را حایز اهمیت بیشتری می‌سازد معاونت و معاضدت علی پهلوی با بهمن است؛ به طوری که نقش علی پهلوی در ماجرای خرمدره را به دغدغه و ابهامی برای ساواک تبدیل می‌کند؛ اینکه علی پهلوی محرک و مسبب اصلی حرکت بهمن بوده یا فقط او را همراهی کرده است. در هر صورت علی پهلوی از نظر اعتقادی کاملاً تحت تأثیر بهمن قرار داشته و هیچ‌گاه مخالف و مقاومتی در برابر او نشان نداده است؛ اگرچه خود می‌گوید تا جایی بهمن را قبول داشته که با عقل و عقایدش مغایرتی نداشت. علی پهلوی، سال‌ها بعد همچنان به نیکی از او یاد می‌کند:

او انسان خوب و با خدایی بود. نمازش را سر وقت می‌خواند. مسجدی در مزرعه درست کرده بود و در آنجا به کارگزارانش قرآن یاد می‌داد. او در خفا به امور خیر برای مردم می‌پرداخت. بیش از هر چیز ناعدالتی او را عصبانی می‌کرد. از هیچ کس و هیچ چیز نمی‌ترسید. می‌خواست در راه خدا بمیرد (کامور بخشایش، ۱۳۸۵: ۱۵۸).

به نظر می‌رسد علی پهلوی از نظر اعتقادی و فکری همچون بهمن «هجرت و جهاد» را اصلی قرآنی و واجب می‌دانست اما درباره شرایط عمل به اصل جهاد نظر متفاوتی داشت. درباره ضرورت هجرت، همچون بهمن، معتقد بود رواج فساد و گناه در جامعه هجرت را ضروری و اجتناب‌ناپذیر ساخته است (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۴۸۳۷، سند شماره ۲۳۸). او حتی کناره‌گیری‌اش از دیگران به ویژه دربار و سکونت در ویلای شخصی خود در پونک را نوعی هجرت قلمداد می‌کند که به دلیل ارتزاقش از املاک و زمین‌های پدر در کلاله گرگان، به مرحله کمال نرسیده است!! (همان، ۱۳۲). همین باور باعث شد زمانی که شیخ موسی محدث برای منصرف کردن بهمن از عزلت‌نشینی در غار، از او خواست تا وی

را همراهی کند، با حمایت از بهمن با اشاره گناه و عصیان مردم، ممانعت می‌کند (همان، ج ۱، سند شماره ۳۷).

با وجود این، علی پهلوی در مقوله جهاد دیدگاه متفاوتی داشت. شاید همین امر باعث شد او بهمن را در قیام علیه دربار همراهی نکند. او جهاد را در صورتی واجب می‌دانست که کل جامعه کافر شده باشد؛ در حالی که به اعتقاد بهمن حتی در صورت وجود یک کافر و بی دین در جامعه جهاد واجب می‌شود (همان، ج ۲، سند ۱۲۷). علی پهلوی همچون بهمن جهاد را «کشتن و کشته شدن» قلمداد می‌کرد و از این نظر آن را معادل خودکشی و در نتیجه حرام می‌دانست! البته شاید برای این عدم همراهی بتوان دلیل روانشناختی هم جست. علی پهلوی اذعان می‌کند که به شدت از مرگ می‌ترسد و جرأت لازم را برای این کار ندارد؛ در عین حال که آن را بی ثمر می‌داند (همان، سند ۱۲۷). دلیل دیگر، عدم همراهی علی پهلوی با بهمن، شاید وظیفه‌ای بود که بهمن برای اداره امور مزرعه به نیابت از خود به عهده او گذاشته بود. علی پهلوی وظیفه داشت احشام بهمن را به فروش برساند و مسجدی که او ساخته بود را خراب کند؛ چرا که هزینه ساخت از محل درآمد حرام پرفسور عدل تأمین شده بود.

علی به رغم ارادت قلبی به بهمن و سابقه دوستی با کاترین هیچ‌گاه از مرگ آنها متأثر نشد؛ گویی معتقد بود آنها در مأموریتی الهی کشته شده‌اند. با این وصف، همسر علی پهلوی چندان از ماجرا که مهر پایانی بر رابطه علی پهلوی و بهمن و کاترین زد، ناخشنود نبود!! (همان، ج ۱، سند شماره ۵۲).

به رغم عدم همراهی در قیام، علی پهلوی با تأمین اسلحه و در اختیار قرار دادن خودروی شخصی، به بهمن کمک کرد. همین امر باعث شد پس از پایان ماجرا، به عنوان شریک جرم ۱۷ روز تحت بازداشت و بازجویی قرار گیرد و در نهایت به دلیل انتصابش به خانواده سلطنتی و وساطت تاج الملوک، ملکه مادر از زندان خلاصی یابد. علی پهلوی که همواره خود را بی‌گناه می‌دانست علت بازداشت‌اش را اتهام گرایش به افکار کمونیستی از سوی ساواک به او می‌دانسته است. او در نامه‌ای از نصیری رئیس ساواک علت بازداشت‌اش را جویا می‌شود در پاسخ، مشارکت در قتل زارعین خرمدره و حفاظت از جان او در برابر بستگان آنها عنوان می‌شود. ظاهراً مادر علی پهلوی به دلیل نگرانی از آسیب رساندن علی به خود در صورت آزادی، از زندانی بودن او رضایت داشته است (همان، ج ۲، سند ۲۳۸).

علی پهلوی که پس از آزادی از زندان به شدت تحت نظارت و مراقبت ساواک قرار داشت، دو سال از هرگونه فعالیت محروم بود. اعمال محدودیت و فشار بر او به قدری زیاد بود که او

بارها خواهان سلب عنوان «والا گهری» به عنوان مایه تمام در دسرها و مشکلاتش، می‌شود و در مقایسه خود با سایر اعضای خاندان سلطنتی به برخورداری آنها از همه امتیازات اجتماعی به‌رغم درگیری در انواع مفاسد اخلاقی از جمله دست داشتن در قاچاق مواد مخدر اشاره و دربار را تهدید به افشاگری می‌کند (همان، سند شماره ۱۰۱).

او پس از دو سال اجازه می‌یابد تحت کنترل و محدودیت‌های شدید ساواک، به ویژه در رابطه با مسافرت‌های داخلی و خارجی، در تبعیدی مهاجرت‌گونه، اداره امور زمین‌های زراعی پدرش در کلاله استان گلستان را به دست بگیرد. در تمام این سال‌ها ارتباط علی پهلوی با خانواده بهمن حجت‌کاشانی قطع نمی‌شود؛ از کمک‌های مالی به فرزندان او گرفته تا ملاقات با مادر و حضور بر مزار او در بهشت زهرا (س). (همان، سند شماره ۱۹) علی رابطه‌اش با سایر اعضای حلقه دوستان به ویژه بیژن اسعد بختیار و شهناز پهلوی و خسرو جهانبانی را هم حفظ می‌کند. در گزارشی از ساواک به مراجعه آنها به خانقاه در سال ۵۷ اشاره می‌شود (همان، سند شماره ۱۴۶).

#### ۴. گرایش‌های عقیدتی؛ از افراط‌گرایی دینی تا اسلام مسیحایی و نواندیشی دینی

علی پهلوی از زمان گرایش به اسلام همواره تلاش داشت مسلمانانی معتقد و ملتزم باشد؛ بنابراین اهتمام اصلی او پیش از انقلاب، تنظیم زندگی خود بر اساس آموزه‌های دینی بود؛ لیکن مشکل اصلی، فقدان آموزش مذهبی رسمی از منبعی قابل اعتماد بود. شاکله نظام عقیدتی او ملغمه‌ای بود از تأثیر باورهای اعوجاجی بهمن حجت‌کاشانی، برداشت‌های شخصی از قرائت قرآنی به زبان فرانسوی، تربیت‌اش بر اساس آموزه‌های مسیحیت و گرایش به عرفان شرقی. بر این اساس از دو دوره عقیدتی در زندگی او می‌توان سخن گفت؛ دوره اول مصادف با سال‌های جوانی، با عقایدی که خود آن را فئاتیک می‌خواند و دوره دوم و متأخر که مربوط به سال‌های میان‌سالی به بعد و شامل گرایش به نوعی نواندیشی دینی با بن‌مایه‌های آموزه‌های مسیحی همراه بود.

در سال‌های ابتدایی گرایش به اسلام، دین‌داری مبتنی بر برداشت شخصی و سطحی از قرآن اساس باورهای او را تشکیل می‌داد؛ نوعی اسلام منهای مذهب و به تعبیر خود «من مسلمان شدم ولی نه شیعه را قبول دارم و نه سنی را. ولی خدا را قبول دارم و پیامبر را». این نوع نگاه باعث شده بود علی پهلوی با اعتقاد به وجود اجرای احکام قرآنی بدون کم و کاست، جامعه را به دلیل بی‌اعتنایی به این اصل یکسره غیر اسلامی می‌دانست. چند دلیل ساده برای

این باور وجود داشت: قطع نشدن دست دزدان، ممنوع نبودن مشروبات الکلی، عدم تعطیلی سینماها به عنوان مروجان مفاسد اخلاقی، عدم رعایت پوشش کامل توسط زنان و عدم ممنوعیت سود بانکی که مظهر فعالیت ربوی بانک‌هاست. اعتقاد به وجوب هجرت ناشی از باور به این کاستی‌ها در جامعه بود (همان، سند شماره ۲).

در حوزه زندگی شخصی، علی پهلوی تلاش داشت مطابق با برداشتی که از قرآن داشت زندگی خود را تنظیم کند. به نقل از همسرش او پوشیدن لباس قرمز توسط فرزندان خود را منع کرده بود و عکس سگ را نجس می‌دانست (همان، ج ۱، سند شماره ۳۳). طرفیان او از تقیدش به واجبات از جمله خمس و زکات و کمک به نیازمندان می‌گویند (همان، سند ۲۶۸). علی پهلوی خود را این‌گونه توصیف می‌کند:

من اعتقادات اسلامی داشتم و در مزرعه و خانه‌ام شخص بی حجاب راه نمی‌دادم. در هر فرصت به امر به معروف و نهی از منکر می‌پرداختم. به روستاها و شهرهای هم‌جوار می‌رفتم و برای آنها از اسلام سخن می‌گفتم و فساد و ظلم و ستم دربار و درباریان را به آنها توضیح می‌دادم (کامور بخشایش، ۱۳۸۵: ۱۶۶).

این تقید چنان راسخ بود که اعتقاد به ربوی بودن فعالیت بانک‌ها باعث شده بود مقادیر زیادی از دارایی نقد خود را به صورت اسکناس در چمدان نزد خود نگه دارد (همان، ج ۳، سند شماره ۱۰) همچنین اعتقاد به اینکه هر فرد ملزم به انجام امور خود است و انسان نیازی به کارگر ندارد در مقطعی باعث مشغله شدید او و کم شدن ارتباطات اجتماعی‌اش شده بود (همان، ج ۲، سند شماره ۱۱).

او پس از مهاجرت به گرگان برای اداره امور زمین‌های زراعی موروثی خود در کلاله ۲۰۰ کشاورز را به خدمت گرفت و تلاش کرد الگویی از زمین‌داری اسلامی را پیاده کند: من با زارعین منطقه به صورت شراکتی کار می‌کردم. زمین از من کار از آنها. هنگام برداشت هم ۷۵ درصد با زارعین و ۲۵ درصد سهم من بود. در کارها هم به آنها کمک می‌کردم و در جریان فروش محصولات یعنی پنبه و گندم و... از خود زارعین استفاده می‌کردم تا خودشان در جریان خرید و فروش قرار بگیرند و احساس نکنند من محصولات را به قیمت بالا می‌فروشم و در تقسیم سود قیمت محصول را به مبلغ پایین حساب می‌کنم. این شیوه فعالیت من در زمین‌های کشاورزی سبب شده بود درباری‌ها به من کمونیست بگویند. این درحالی بود که من روی زمین‌هایم قانون اسلامی کار را برقرار کردم (کامور بخشایش، ۱۳۸۵: ۱۶۶).

همچنین علی پهلوی از محل درآمدهای کشاورزی وجوهات شرعی پرداخت می‌کرد. در

گزارش‌های متعدد ساواک از پرداخت مبالغی به علما گفته شده است. در یک مورد مبلغ ۶۰ هزار تومان بابت زکات به آیت‌الله سید جمال‌الدین موسوی ملایری امام جماعت مسجد امام صادق (ع) آریاشهر پرداخت شده است (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ج ۲، سند ۲۱۸).

در گزارش دیگری از دیدار محمد تقی بهلول گنابادی در زمان برداشت محصول با علی پهلوی گفته شده که احتمال گفتگو برای وجوهات شرعی داده شده است (همان، سند شماره ۲۱۱). همچنین در زمان سکونت علی پهلوی در کلاله به دفعات مبالغی به عنوان وجوهات شرعی به امام جماعت مسجد کلاله پرداخت شده است (همان، سند‌های ۱۲۵-۱۲۴). در کنار این موارد، گزارش‌هایی از جانب ساواک مبنی بر شرکت او در امور خیریه و عام‌المنفعه مثل توزیع سه کامیون گندم میان سیل زدگان دامغان و سمنان به عنوان زکات به درخواست امام جمعه گنبد وجود دارد (همان، ج ۳، سند شماره ۴۲).

همچنین گزارش شده که از ۲۰۰ کشاورزی که برای او کار می‌کرده ۴۰ نفر درگیر اعتیاد بوده‌اند و از علی پهلوی اخطار گرفتند که در صورت عدم اقدام برای ترک اخراج می‌شوند. در مواردی علی پهلوی با هزینه شخصی اقدام به درمان و ترک اعتیاد آنها داشته است. در یک مورد دو نفر از کشاورزان را با راننده شخصی خود برای درمان به تهران اعزام کرد (همان، ج ۳، سند ۴۹). در یک مورد نیز گزارش شده او اموال و اثاثیه شخصی خود را در کلاله بین مردم تقسیم کرد (همان، ج ۲، سند ۱۲۶). همه اینها در حالی بود که او همچنان مقرری ثابتی نیز از دربار دریافت می‌کرد (همان، سند شماره ۱۲۸).

اصرار علی پهلوی در سال ۱۳۵۶ به انجام سفر زیارتی حج به رغم محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های ساواک در نهایت دربار را وادار به پذیرش این تقاضا کرد و او به همراه بیژن اسعد بختیار به حج مشرف شد (همان، ج ۲، سند ۱۸۴). همچنین او در مقطعی در اندیشه خرید عمارتی در کنار دریاچه لمان سوئیس برای تبدیل آن به مرکزی اسلامی در این کشور برای ایرانیان علاقمند بود که در نهایت به دلیل مغایر دانستن وضعیت سوئیس با شعائر اسلامی از این کار منصرف شد (همان، سند شماره ۱۴۷).

همچنین، کاهش روابط خود با دربار به دلیل اعتقاد به فساد دربار و محدود کردن آن به ارتباط با شهناز پهلوی و خسرو جهانبانی از دیگر جنبه‌های رفتاری او بود. در یک مورد دعوت شهناز پهلوی و خسرو جهانبانی برای ملاقاتی خانوادگی در ساری را به نبود آلات موسیقی و سایر وسایل غیر شرعی در مجلس منوط کرد (همان، سند شماره ۲۴۸).

یکی دیگر از جنبه‌های رفتاری علی پهلوی ابتدای گرایش به اسلام نحوه تعاملش با روحانیت بود. در ابتدا به دلایل ساده‌اندیشانه و تقلیل روحانیت به امور دینی روزمره و عادی مخالف روحانیت بود؛ معتقد بود در دین بیش از چند نفر مسلمان وجود ندارد و مراجع و روحانیت طراز اول را قبول نداشت (همان، ج ۱، سند شماره ۲). تکلیف روحانیت را تداوم رسالت پیامبر اکرم (ص) در دین می‌دانست و دریافت هرگونه وجه برای انجام این تکلیف شرعی را ناپسند می‌دانست (همان، سند شماره ۱۳۲). با این وصف، در سال‌های بعد روابط توأم با احترام متقابل میان او و روحانیت برقرار شد. اگرچه به نظر می‌رسد در این رابطه مرجعیتی دینی برای روحانیت قائل نیست، متأثر از گرایش عقیدتی مسیحیت پروتستان که رابطه میان خالق و بنده را رابطه‌ای قلبی و مستقیم می‌داند، دین را آسان و روشن و فهم متون دینی و قرآن را بلاواسطه و بدون نیاز به روحانیت می‌داند (همان، ج ۲، سند شماره ۱۳۲).

این نگاه زمانی در او تقویت شد که در اثر توهم، تصور می‌کرد معجزه‌ای در درون خود یافته که به واسطه آن پس از دعا و استمداد از خدا، ضعف و سستی که در اثر رویدادی بر او غلبه کرده بود جای خود را به احساس قوت و نیرویی شگرف داد (همان، سند شماره ۱۲۷). با وجود این، ارتباط او با روحانیت هیچ‌گاه قطع نشد؛ چه در خرمرده که با شیخ موسی محدث روحانی محل در ارتباط بود و چه در زمان سکونت در ویلای پونک قبل از عزیمت به گرگان که همواره با آقای ملایری امام جمعه مسجد امام صادق (ع) ارتباط داشت و چه در کالاه که با امام جماعت مسجد حاجی بیضایی در ارتباط بود.

حتی ساواک از تلاش‌های او برای ملاقات با آقای فلسفی خطیب سرشناس تهران به واسطه آیت‌الله ملایری خبر می‌دهد که این تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند. درخواست علی پهلوی از پروفیسور عدل برای ترتیب دادن این ملاقات هم با مخالفت ساواک به نتیجه نمی‌رسد (همان، ج ۳، سندهای شماره ۶-۳). ظاهراً این احترام متقابل بوده و در رویدادهای پس از انقلاب اسلامی باعث تیرئه او از اتهاماتی شد که اعضای خاندان سلطنتی و وابستگان به دربار به واسطه آن محاکمه شدند. علی پهلوی از روابط حسنه خود در این دوره با آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله پسندیده، هاشمی رفسنجانی و برخی دیگر از روحانیت سخن می‌گوید (همشهری ماهنامه، ۱۳۸۹: ۶۸).

در سال‌های پس از انقلاب و متأخر اما، تحولاتی در باورهای علی پهلوی پیدا شد. او در قامت به اصطلاح فردی متخصص و آگاه به امور مذهبی، از ضرورت حذف مجموعه‌ای از آیات و روایات برای انطباق اسلام با حقوق بشر و دموکراسی و برجسته شدن وجه صلح

جوی آن سخن می‌گوید؛ تفاوتی میان حقوق زن و مرد در اسلام قایل نیست (مهری: ۱۳۷۷) از ضرورت اسلام پویا به جای اسلام ایستا که در آن برخی از احکام مثل سنگسار حذف می‌شوند، سخن می‌گوید و اساساً این احکام را تاریخی و مربوط به شرایط زمانی خاصی می‌داند که اثربخشی خود را از دست داده است (مهری: ۱۳۷۷).

در این دوره حتی برای خود شأن جهانی قایل است و پس از حمله عراق به کویت، از سفیر ایران در سال ۱۳۶۹ درخواست برگزاری کنفرانسی بین‌المللی متشکل از علمای اسلام در محکومیت این حمله با استناد به آیات قران می‌نماید (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، پ ش، ۱۰۴۰۰-م۱، شماره سند ۱۲۲).

### ۵. علی پهلوی و سیاست؛ سیاست‌گریزی و نوسانات سینوسی

علی پهلوی همواره خود را شخصی غیرسیاسی معرفی کرده است اما رویکرد تعاملی و تقابلی او با دربار پهلوی، قبل و بعد از انقلاب اسلامی، و نیز پدیده انقلاب اسلامی قابل توجه بوده است. اولین مواجهه جدی او با دربار پهلوی به مرگ پدرش علیرضا در سانحه سقوط هواپیمای شخصی پس از بازگشت از گرگان به تهران و چند سال بعدی که او گزینه ولیعهدی محمدرضاشاه بود باز می‌گردد. تصور دخالت محمدرضاشاه در این حادثه و نیز سخت‌گیری‌های تربیتی سال‌های بعدی کینه‌ای عمیق نسبت به شاه در علی پهلوی ایجاد کرده بود.

این کینه با گرایش او به اسلام و سال‌های فکری رادیکال او تشدید شد. در این سال‌ها گزارش‌های متعددی از ساواک درباره حمله و اهانت او به شاه و تحریک اهالی پونک و حصارک و خرمدره علیه شاه وجود دارد (ش پ- م۱- ۱۰۴۰۰، سند شماره ۹۸).

با این حال، در سال‌های بعد به ویژه پس از انقلاب دیدگاه او نسبت به نقش محمدرضاشاه تعدیل شد. سانحه مرگ پدر را حادثه‌ای عادی تلقی کرد که بی‌جهت به محمدرضاشاه نسبت داده شده است (مهری: ۱۳۷۷). البته نقش انگلیس را در این ماجرا محتمل می‌داند:

«من تحقیق کردم.. فکر می‌کنم یک اتفاق بوده اگر اتفاق نباشد، کار انگلیس است... همه می‌گفتند کار شاه بود، من ضد شاه بودم ولی می‌گویم که کار شاه نبود چون شاه عاشق برادر کوچکش بود و محال بود که وی برادرش را بکشد.» (همشهری ماه، ۱۳۸۹، شماره ۶۸)

با این حال رویکرد او به محمدرضاشاه، ضمن تمجید از او، همواره انتقادی باقی ماند. او را به عنوان پادشاهی که از اقتدار و نفوذ و احترام جهانی برخوردار بود می‌ستود اما بی‌اطلاعی



او از اوضاع واقعی جامعه به دلیل محصور بودنش در دربار فاسد را مورد انتقاد قرار می‌داد: او یک سوئسی بود و طرز فکرش هم سوئسی و فرنگی شده بود. شاید می‌خواست کارهای مفیدی انجام دهد اما آن قدر از ایران دور بود که دیگر نمی‌توانست. او بیشتر با فرنگی‌ها بود همین نکته سبب شد روز به روز فاصله‌اش با مردم زیاد و ارتباط و تماس‌اش مدام کم و سرانجام قطع شود و این یک اشتباه بود (کامور بخشایش، ۱۳۸۵: ۱۵۵). اطرافیان همه دزد بودند، دربار شاه اعجوبه‌ای بود. احتیاج داشت که بهش بگویند: قربان شما فوق‌العاده هستی. شاه از این لحاظ ضعیف بود. (همشهری ماهنامه، ۱۳۸۹، شماره ۶۸).

ارتباط علی پهلوی با اعضای دربار پهلوی، به ویژه فرح و رضا همسر و فرزند محمدرضا شاه، بعد از انقلاب فراز و نشیب‌هایی داشت. او در ابتدا برای خود نقش یک منجی سیاسی قایل بود که به ادعای خود می‌کوشید از طریق پیوند زدن برخی از روحانیون به رضا پهلوی، احیاگر سلطنت در ایران باشد. در این دوره خود را حامل پیامی از طرف قشر روحانی، که نامی از آنها نمی‌برد، برای رضا پهلوی عنوان می‌کند؛ با این مضمون که روحانیت در داخل ایران مایل‌اند بدانند در صورت بازگشت رضا پهلوی به ایران، او چه رویکردی به روحانیت شیعه خواهد داشت و آیا حاضر به همکاری با آنها خواهد بود؟! جالب آنکه طرحی تخیلی برای بازگرداندن رضا پهلوی از طریق عراق و کردستان به ایران داشته است. (مهری: ۱۳۷۷) با این حال او از سوی خانواده پهلوی نادیده گرفته می‌شود. تقارن زمانی این تحرکات و فعالیت‌ها با مشکلات مالی و معیشتی علی پهلوی به این شائبه دامن می‌زد که او بیشتر در صدد جلب نظر و حمایت فرح و رضا پهلوی قلمداد می‌شود تا عنصری قابل اعتنا از سوی آنها.

این بی‌اعتنایی، شکاف میان علی پهلوی با فرح و رضا پهلوی را بیشتر و در نهایت به تقابل و منازعه‌ای سیاسی تبدیل کرد؛ به طوری که علی پهلوی در مصاحبه‌های متعدد رضا پهلوی را فاقد شجاعت و لیاقت برای سلطنت و عامل سانسور خود می‌داند: «آمریکا و رضا پهلوی من را در اروپا خفه کرده‌اند، نمی‌توانم کتاب چاپ کنم.» (همشهری ماهنامه، ۱۳۸۹، شماره ۶۸).

علی پهلوی در مصاحبه‌ای فرح دیبا را عامل وقوع انقلاب اسلامی و سقوط سلطنت پهلوی عنوان می‌کند:

«فرح عامل مهمی برای انقلاب بود، به قدری کارهای زننده کرد. اطرافیان و فرح پهلوی کارهایی کردند که هم مخالف روحانیت را به دنبال داشت و هم ملت را زده کردند» (همشهری

ماهنامه، ۱۳۸۹، شماره ۶۸).

با وجود این، او از الگوی حکمرانی «جمهوری لائیک یا غیر مذهبی» ذیل «سلطنت مبتنی بر پهلوانی» دفاع می‌کند؛ که تلفیقی از پیوند تاریخی میان روحانیت و حکومت را در بطن خود دارد و در عین حال، ضامن آزادی مذهب است. از سویی، ستایش او از رضاشاه به عنوان سمبل اقتدار پادشاهی نشان از اهمیت مؤلفه قدرت در نگاه اوست (مهری: ۱۳۷۷). کنار هم قرار دادن این همه مؤلفه ناهم‌ساز نشان از ساده‌اندیشی سیاسی و ناپختگی اندیشه سیاسی در او دارد.

همین افکار و عقاید متعارض در نگاه علی پهلوی راجع به انقلاب اسلامی هم دیده می‌شود. در مقطعی او خود را در مقابل حضرت امام خمینی (ره) قرار می‌دهد و فتوای ارتداد سلمان رشدی را، با این استدلال که او مرتکب قتلی نشده، تحریفی در اسلام می‌داند و تنها راه مقابله با آن را انتشار کتابی در رد کتاب آیات شیطانی و بی پایه نشان دادن ادعاهای او عنوان می‌کند!! (مهری: ۱۳۷۷) و در مقطعی دیگر امام خمینی (ره) را منجی خود از اعدام عنوان می‌کند؛ که به سفارش آیت‌الله پسندیده و اهتمام آیت‌الله محمدی گیلانی و هاشمی رفسنجانی آزاد می‌شود (مهری: ۱۳۷۷ و همشهری ماهنامه ۶۸، ۱۳۸۹). در مجموع رویکرد او نسبت جمهوری اسلامی گاهی تا مرز مواضع براندازانه پیش رفته و گاه به صورت اظهارات دلجویانه نمایان شده است (حدیدی، فرمند، ۱۳۸۴: ۵۰۱).

## ۶. نتیجه‌گیری

علی (پاتریک) پهلوی، تنها عضوی از خانواده سلطنتی بود که الگو و مسیر متفاوتی در زندگی فردی در پیش گرفت و همین امر باعث فاصله گرفتن او از دربار شد. اگرچه علی پهلوی مسلمان شد اما در پی گرفتن یک زندگی اسلامی مطابق با شرع و عُرف ناموفق بود. شرایط نامناسب سیاسی و اجتماعی، زندگی در الگوهای فرهنگی متفاوت و گاه متضاد، متکی نبودن آموزه‌های مذهبی او بر معارف اصیل اسلامی باعث شد در یافتن نقطه تعادلی برای زیست دین‌مدارانه ناکام بماند.

## فهرست منابع

۱. حدیدی، مختار؛ فرمند، جلال (۱۳۸۴). **پهلوی‌ها؛ خاندان پهلوی به روایت اسناد، فرزندان رضاه شاه (ج ۲)**، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، نوبت چاپ، سوم ۱۳۸۴، ناشر؛ موسسه فرهنگی، پژوهشی چاپ و نشر نظر
۲. دیبا فرح (۲۰۰۳)، **کهن دیارا، خاطرات فرح پهلوی**. انتشارات فرزاد
۳. رستمی، فرهاد، (۱۳۹۴). **پهلوی‌ها: خاندان پهلوی به روایت اسناد: رضاشاه (جلد ۱)**، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
۴. عالیخانی، علینقی (۱۳۹۰)، **یادداشت‌های علم جلد اول**، کتابسرا
۵. فراهانی، حسن (۱۳۸۵)، **روزشمار تاریخ معاصر ایران جلد دوم**، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
۶. کامور بخشایش، جواد (۱۳۸۵)، «**ناگفته‌های علی اسلامی**»، نشریه ۱۵ خرداد، سال سوم شماره ۸
۷. معتضد، خسرو و پسیان، نجفقلی (۱۳۸۸)، **معماران عصر پهلوی**، نشر ثالث
۸. مهری، حسین (۱۳۷۷)، **مصاحبه با علی پهلوی**، سال دهم، شماره ۴۷۶
۹. مهری، حسین (۱۳۷۷)، **مصاحبه با علی پهلوی**، سال دهم، شماره ۴۸۲
۱۰. مهری، حسین (۱۳۷۷)، **مصاحبه با علی پهلوی**، سال دهم، شماره ۴۸۴
۱۱. موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (۱۴۰۰)، **ارزیابی عملکرد حزب مردم**
۱۲. <https://psri.ir/?id=tgmir4ic>
۱۳. موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد، m۱-۱۰۴۰۰ و ۱۴۸۳۷ و ۱۴۸۳۷ ۱۴۸۳۷ و ۱۴۸۳۷ ۳
۱۴. **همشهری ماه (۱۳۸۹)**، گفتگوی اختصاصی با نوه رضاخان، بهمن، شماره ۶۸
۱۵. مرکز بررسی اسناد تاریخی (۱۳۸۸). **حزب مردم به روایت اسناد ساواک**، ج ۱: تهران، ناشر، انتشارات مرکز بررسی اسناد تاریخی.